

چند کلام با نسل جوان در باره پیدا شدن "جنازه رضا شاه"

فریبرز سنجری

در سوم اردیبهشت ماه (۱۳۹۷) خبر کشف جسد مومیائی شده ای در نزدیکی حرم عبدالعظیم در شهر ری (در جنوب تهران) منجر به دامن زدن به شایعاتی مبنی بر این که جسد مذکور ممکن است متعلق به رضا شاه یکی از دیکتاتور های قسی القلب خاندان پهلوی باشد، گردید. با اظهار نظر هائی هم که برخی از مقامات دولتی و از جمله یکی از اعضای شورای شهر تهران در این مورد نمود، شایعه مذکور به موضوع روز تبدیل شد و دارو دسته مرتجع سلطنت طلب را به تکاپو و تلاش برای عوامفریبی های جدید انداخت. در همین رابطه، رضا پهلوی با دادن اعلامیه ای، از مردم ایران خواست تا از طریق "شبکه های اجتماعی و نیز تجمعات مسالمت آمیز سراسری"، یاد و نام پدر بزرگش را گرامی بدارند. همچنین وی، رضا شاه، این نوکر شناخته شده امپریالیسم انگلستان که دوران سلطنتش یکی از سیاه ترین دورانهای تاریخ ایران بوده است را بیشرمانه "خدمتگزار ملت و میهن" قلمداد نمود.

با توجه به تلاشهای سلطنت طلبان و حامیان خارجی شان جهت تطهیر چهره دژخیمی چون رضا شاه و با توجه به این واقعیت که در جریان خیزش دی ماه شعار هائی به نفع رضا شاه و سلطنت پهلوی شنیده شد؛ ضروری است برای اطلاع نسل جوان در مورد چگونگی قدرت گیری این مزدور انگلستان و همچنین در مورد واقعیت هائی از دوران سلطنت وی توضیحاتی داده شود. این توضیحات به خصوص از آن رو ضروری است که آنهائی را که فریب تبلیغات سلطنت طلبان و حامینشان را خورده اند متوجه سازد که وقتی رضا پهلوی که سودای به قدرت رسیدن در سر دارد، رضا شاه را "خدمتگزار ملت و میهن" می نامد بدانند که وی در صورت قدرت گیری چگونه قرار است به "ملت و میهن" خدمت کند!

برای شناخت بهتر رضا خان باید در نظر گرفت که وی در شرایطی به قدرت رسید که اولاً تحت تاثیر و در ادامه انقلاب مشروطیت، در گوشه و کنار کشور توده های مردم به مبارزه علیه امپریالیسم برخاسته و از این رو جنبش های آزادیخواهانه متعددی در جامعه شکل گرفته بود، همان جنبش هائی که طرفداران کودتای رضا خان از آن تحت عنوان "سالهای پر آشوب پس از انقلاب مشروطه" یاد می کنند. از سوی دیگر بعد از انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و به دنبال اینکه دولت شوروی رسماً اعلام نمود که هیچ چشم داشتی به خاک ایران ندارد و همه قرار داد های اسارتبار استعماری سلطنت تزار با سلطنت قاجار را فاقد اعتبار اعلام کرد، دولت انگلستان شرایط را برای یکه تازی خود و روی کار آوردن رضا خان کاملاً آماده می دید. قبل از انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۰۷ دو امپریالیسم انگلیس و روس طی قراردادی ایران را بین خود تقسیم نموده بودند. بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ شمال ایران منطقه نفوذ روسیه تلقی می شد و جنوب ایران هم منطقه نفوذ امپراطوری بریتانیا در نظر گرفته شده بود. منطقه بین این دو منطقه هم به عنوان منطقه بیطرف شناخته می شد. این قرارداد با اینکه با مخالفت مجلس شورای ملی که در آن زمان یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطیت بود مواجه شد اما در جریان جنگ جهانی اول از سوی دو قدرت امضاء کننده آن عملاً به اجرا گذاشته شد و به رغم اعلام بیطرفی دولت ایران در جنگ اما ارتش روسیه شمال ایران و ارتش انگلستان هم جنوب کشور را اشغال نمودند. در جریان جنگ جهانی اول بود که در روسیه انقلاب اکتبر رخ داد و سلطنت تزاری برای همیشه از صحنه تاریخ حذف شد. با انقلاب اکتبر و لغو همه قرار داد های اسارتبار استعماری سلطنت تزار از طرف دولت شوروی، دست امپریالیسم انگلستان در ایران کاملاً باز ماند و در نتیجه امپریالیسم انگلستان به فکر سیطره بر کل ایران افتاد.

در آن دوران وزیر خارجه دولت انگلستان فردی به نام لرد کرزن بود. در دوره وی انگلیسی ها تلاش کردند تا با انعقاد قرارداد اسارتبار ۱۹۱۹ که بر اساس آن ایران کاملاً تحت سلطه انگلستان در می آمد به سلطه بلا منازع خود در ایران رسمیت بخشند. قرار داد ۱۹۱۹ را انگلستان با وثوق الدوله یکی از مهره های این دولت امپریالیستی در دم و دستگاه سلطنت قاجار، تدارک دیده بود. در این قرار داد، ایران عملاً به تحت الحمایه انگلستان تبدیل می شد. اما با توجه به جنبش های مردمی که سراسر ایران را فرا گرفته بود و به خصوص که دولت جوان شوروی هم مخالفتش را با آن اعلام کرده بود، خیلی زود مخالفت با این قرار داد امپریالیستی در میان مردم عمومیت یافت. این عوامل بطور طبیعی باعث

شکست قرارداد اسارت‌تبار ۱۹۱۹ گردید. اما انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران می‌بایست دست به دسیسه جدیدی بزند. در همین راستا با رهنمود های یکی از افسران انگلستان در ایران به نام ژنرال ادموند آبرونساید، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ (۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی) کودتایی از سوی سید ضیاء طباطبائی و رضا خان صورت گرفت تا انگلستان بتواند اهداف قرار داد ۱۹۱۹ را به مورد اجرا بگذارد.

آبرونساید در خاطرات خود از ماموریت در ایران نظر خودش را از ضرورت این کودتا چنین نوشته است که " در واقع یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد." همین فرد در جای دیگری تأکید می‌کند که "رضاخان مسلماً بهترین است".

دولت استعماری انگلستان با کودتای ۱۲۹۹ در نظر داشت که دولت دست‌نشانده‌ای در ایران سرهم بندی کند تا با ایجاد یک قدرت دولتی متمرکز و با ارتشی سرکوبگر همه جنبش‌های آزادیبخش موجود در ایران را سرکوب و شرایط را برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستی اش آماده کند.

چند ماه بعد از این کودتا سید ضیاء‌الدین طباطبائی که از عمال شناخته شده اینتلجنس سرویس بود مجبور به ترک کشور شد و قدرت به دست قوام السلطنه مهره دیگر انگلستان افتاد. قوام پس از تشکیل کابینه، رضا خان را وزیر جنگ نمود. از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ که قدرت کاملاً به دست رضا خان افتاد، رضا خان در خط دولت انگلستان در تلاش بود تا با فریبکاری خود را چهره مستقلی جا زده و قدرت را کاملاً قبضه نماید. بالاخره قبضه کامل قدرت در ۱۳۰۴ کاملاً قطعی شد و رضا خان توانست با انحلال سلطنت قاجار رسماً سلطنت پهلوی را اعلام کند. سلطنت رضا شاه ۱۶ سال ادامه داشت. در جریان جنگ جهانی دوم رضا شاه از سلطنت عزل و با اعمال نفوذ انگلستان، پسرش محمد رضا به جایش به قدرت رسید.

کودتای رضا خان و قدرت‌گیری وی در حقیقت تلاش جدی انگلستان برای تحقق یکه‌تازی در ایران بود. اما با توجه به شرایط ملتهب جامعه و وجود جنبشهای آزادیبخش در اقصی نقاط ایران که به خصوص تحت تأثیر انقلاب اکتبر هر روز گسترش بیشتری می‌یافت، انگلیسی‌ها صلاح خود را در این دیدند که به جای مستعمره کردن آشکار ایران با کودتای رضا خان دولت مرکزی قدرتمندی شکل دهند که در عمل مزدورشان باشد؛ اما در ظاهر نمائی مستقل داشته باشد. به واقع این سیاست یکی از اولین تجربیات امپریالیستها برای استعمار نوین و شکل دادن به نو مستعمره‌ها در جهان بود.

همانطور که نشان دادیم بررسی تاریخ شکی در سر سپردگی رضا شاه به انگلستان باقی نمی‌گذارد. یعنی این به اصطلاح "خدمتگزار ملت و میهن" مزدوری بیش نبود که از سوی امپریالیسم انگلستان برای پیشبرد برنامه‌های این قدرت جهانی در ایران و علیه مردم ایران انتخاب شده بود و زمانی هم که تاریخ مصرفش به پایان رسید با خفت تمام به آفریقا تبعید و در همان جا جان سپرد.

جالب است که بدانیم سر سپردگی رضا شاه به امپریالیسم انگلستان امری نبود که خود نیز به آن معترف نباشد. برای نمونه دکتر مصدق این جمله را از رضا شاه نقل می‌کند: "مرا انگلیسی‌ها آوردند ولی ندانستند با چه کسی سر و کار دارند". (خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق).

بر اساس برنامه انگلستان مبنی بر شکل دادن به "یک دیکتاتور نظامی در ایران" یک دولت متمرکز در ایران شکل گرفت و ارتشی بزرگ سازمان داده شد. ارتشی که تا هم اکنون نیز عامل اصلی حفظ و ادامه سلطه امپریالیستی در ایران بوده است. این دولت مرکزی با اعمال یک دیکتاتوری سیاه همه نهضت‌های آزادیبخش را که در آن سالها به خصوص به دلیل شرایط بعد از انقلاب مشروطیت و تأثیرات انقلاب اکتبر در اقصی نقاط ایران شکل گرفته بودند را سرکوب و نابود ساخت. جنبش‌هایی چون جنبش کلنل محمد تقی پسیان در خراسان و جنبش جنگل در گیلان و...

رضا شاه در سرکوب هر صدای مخالفی تردید نمی‌کرد و در این سرکوبها از اعمال شدیدترین خشونت‌ها هم ابا نداشت. جدا از مورد هائی که گفته شد در جریان سرکوب مردم لرستان، ارتش رضا شاه به جنایاتی متوسل شد که هرگز از حافظه مردم لرستان فراموش نمی‌شود. رضا شاه در ادامه جنایاتش علیه مردم ایران با تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ همه فعالیت‌های سندیکائی و مخالف خود را تحت عنوان فعالیت کمونیستی ممنوع و با استناد به این قانون تا می‌توانست جنایت کرد. دستگیری دکتر ارانی و سپس کشتن وی در زندان از جمله جنایات این دیکتاتور انگلیسی بود.

از سوی دیگر جالب است که بدانیم که زمانی که رضا خان به قدرت رسید به هیچ وجه فرد ثروتمندی تلقی نمی شد؛ اما زمانی که از ایران تبعید شد تنها در یک مورد صاحب دو هزار روستا در ایران آن زمان بود. به واقع وی با سوءاستفاده از مقامش با زور و تهدید مالکیت شش دانگ این روستا ها را کسب کرده بود.

در تبلیغات سلطنت طلبان و رسانه های امپریالیستی برای تطهیر چهره رضا شاه و هموار کردن راه برای آلترناتیو سلطنت به برخی از کار هائی که در دوره رضا شاه انجام شده زیاد استناد می شود. برای نمونه به ساختن راه آهن در ایران. اما دیگر گفته نمی شود که انگلیسی ها برای تسهیل لشکر کشی به روسیه جهت مقابله با قدرت شوروی، پروژه راه آهن که جنوب کشور را به شمال و مرز با شوروی وصل کند را ضروری می دیدند. پروژه ای که رضا شاه با مالیات گرفتن از مردم ستمدیده ایران آنرا برای آنها به سرانجام رساند.

مدیحه سرایان رضا شاه در نظر نمی گیرند که برنامه انگلستان برای ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند در ایران با توجه به نقش تولید و صدور نفت در اقتصاد کشور و این واقعیت که مالکیت نفت با دولت است بطور طبیعی دولت را قدرتمند و به یک سرمایه داری دولتی امکان رشد می دهد. به خصوص امپریالیسم جهت حفظ سیستم جدید به یک ارتش سرکوبگر نیاز داشت و این امر منطقی با خودش به رشد آموزش و پرورش و ایجاد دانشکده های افسری و غیره نیازمند بود. همچنین اگر لازم بود که ضمن چپاول نفت ایران، کالاهای وارداتی از انگلستان و غرب بازار ایران را قبضه کند باید به ایجاد راه ها و نوعی رشد سرمایه گذاری های دولتی امکان و فضا داده می شد. اموری که همه در زمان رضا شاه پیش رفت و به اعتبار کشت و کشتار آزادیخواهان و سرکوب هر گونه اعتراضات مردمی و اعمال خفقانی وحشتناک، خطوط دیکته شده از سوی امپریالیستها به وسیله دیکتاتور مزدوری که امروز با وقاحت تمام "خدمتگزار ملت و میهن" نامیده می شود بر مردم ما تحمیل و پیش برده شد.

در خاتمه بد نیست اشاره شود که مردم ما فراموش نکرده اند که در زمان محمد رضا شاه با بالا گرفتن مبارزات مردم و انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷، ساواک شاه با درج نامه ای علیه خمینی در روزنامه اطلاعات با امضای "رشیدی مطلق" که بعدها گفته شد نام مستعار داریوش همایون می باشد تلاش نمود به مبارزات مردم که هر روز اوج بیشتری می گرفت جهت مذهبی داده و دارو دسته خمینی را در مقابل نیرو های انقلابی طرح و تقویت نماید. امروز هم بعد از خیزش دی ماه رسانه های امپریالیستی با اعلام خبر پیدا شدن یک جنازه مومیایی می کوشند نیرو های مرتجع سلطنت طلب را از گوشه و کنار احضار نموده و در مقابل نیرو های انقلابی علم کنند که درست یادآور کاری است که رسانه های دوره شاه در رابطه با خمینی انجام دادند. این عمل نمایانگر پیشبرد یک سیاست ضد مردمی ست که باید با تمام توان افشاء گردد.

+++++

برچیده تبرستان از اخبار روز، آدینه 11-5-2018 / 21-2-1397

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=86541>